

روایتی بدیع از داستان‌های غنایی

سیدمحسن مهرابی

کارشناس ارشد ادبیات فارسی

شباهت‌های شمس و قمر با داستان‌های منظوم غنایی در بسیاری از داستان‌های منظوم غنایی، عاشق و معشوق تک فرزند هستند و با دعا و نیایش والدین خود به دنیا می‌آیند. در این داستان از چه‌گونگی تولد و وضعیت خانوادگی قمر، سخنی به میان نمی‌آید، اما شمس که پسر شاه مشرق است، به سیاق دیگر داستان‌ها تک‌فرزند می‌باشد:

به عالم داشت یک فرخنده فرزند

به دولت چون پدر گیتی خداوند

جهان روشن به روی مهر فامش

مهی در عین خوبی شمس نامش

(شمس و قمر، ۶۷)

دیدن تصویر معشوق یا شنیدن وصف حال او از زبان کسی و یا خواب دیدن نیز یکی از خصوصیات است که در اکثر داستان‌های غنایی و بزمی دیده می‌شود. قمر که به فن عاشقی شهره آفاق گشته و مانند عاشقان بی‌صبر و تمکین، از شام تا چین را سفر می‌کند، شبی در صحبت یک راوی اهل درد، صفت شمس را می‌شنود:

قمر چون نام شمس و شرح حالش

شنید، آشفته شد چون خط و خالش

دلش نادیده مست آن پری شد

شد از جان عاشق و از دل بری شد

نهان می‌ریخت اشکی دانه دانه

دلی می‌باخت مسکین غایبانه

شبی کز حد فزون شد پیچ و تابش

به فکر آن پری رو برد خوابش

قضا را دید در خواب آن پری را

که می‌آمد خرامان دلبری را

(شمس و قمر، ۶۹)

و بدین ترتیب یک دل نه، صد دل عاشق شمس ماه‌پیکر می‌شود و به جست‌وجوی یار با دلی پُر خون از شهر و دیار بیرون می‌رود. شیفتگی و آوارگی عاشق در پی معشوق که نمونه‌ی اعلا‌ی آن را می‌توانیم در شخصیت مجنون ببینیم نیز یکی از مواردی است که بارها در منظومه‌های غنایی تکرار می‌شود. در روایت نظامی از خسرو و شیرین، این آوارگی برای هر سه شخصیت اصلی یعنی خسرو، شیرین و فرهاد رخ می‌دهد. در این داستان نیز قمر در جست‌وجوی یار نادیده عازم خاورزمین می‌گردد، غافل از این که شمس نیز به عزم سفر عازم

□ قدمت و دیرینگی داستان، بویژه داستان‌های غنایی، آن را به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین انواع ادب فارسی معرفی می‌کند. متأسفانه علی‌رغم قدمت این شاخه از ادبیات، بسیاری از داستان‌های شفاهی از میان رفته، آن‌چنان که می‌توان ورقه و گلشاه عیوقی را که دارای اصل عربی‌ست، قدیمی‌ترین داستان به‌جا مانده‌ی ادب غنایی دانست. پس از عیوقی سیر داستان‌سرایی تا جامی به شیوه‌ی خاص تحت تأثیر فخرالدین اسعد گرگانی و نظامی‌ست که در این میان نظامی سهم بیش‌تری را به خود اختصاص داده است. با چنین دیدی، می‌توانیم نکات و مشخصات مشترکی را در بسیاری از این آثار مشاهده کنیم.

برخی از داستان‌پردازان، آن‌چنان از نظامی تأثیر می‌پذیرند که به ندرت می‌توانیم نکته‌ی ابتکاری را در آثار آن‌ها مشاهده کنیم. برخی نیز علی‌رغم تأثیرپذیری از نظامی و اذعان به این موضوع، ابداعاتی نیز از خود بروز می‌دهند. خواجه مسعود قمی در زمره‌ی این گروه قرار می‌گیرد که داستان **شمس و قمر** او را می‌توان از مجموعه‌های کم‌نظیر ادب فارسی دانست، خواجه مسعود در این داستان، برخلاف بسیاری از داستان‌های عاشقانه که مرد عاشق و زن معشوق است، به خلاف امر عادت دست می‌زند تا خواننده از همان ابتدا در انتظار داستان و روایتی جدید باشد. با این حال به تأثیرپذیری از نظامی و امیر خسرو دهلوی و حق استادی مسلم آن دو نیز بارها اشاره می‌کند و معترف است که با نظر در کار آن دو استاد از سخن لب می‌بسته و در بحر حیرت غرق می‌گشته است:

نظامی ملک معنی را ز نامش خرد آشفته‌ی نظم تمامش

(شمس و قمر، ۶۳)

دگر آن خسرو شیرین‌زبانان سخن جانان او، او جان جانان

(شمس و قمر، ۶۴)

اما این را نیز به‌خوبی می‌داند که هر کس به‌قدر پایه و منزلت خویش، باید جهدی کند و پایی نهد پیش، پس بر تردید و دودلی خود فائق می‌آید و نظم داستان **شمس و قمر** را آغاز می‌کند.

شمس و قمر را که تلفیقی از داستان‌های عاشقانه و جنگ و دلاوری قهرمانان است، می‌توان گونه‌ی از چکامه‌های دوره‌ی ساسانی خواند. علاوه بر این، انتخاب وزن ترانه که یادآور ویس و رامین، خسرو و شیرین است، باعث می‌شود که محققان، خواجه مسعود را در **شمس و قمر** یکی از نظیره‌پردازان نظامی در خسرو و شیرین بدانند.

شام شده. این سفر نابه‌هنگام باعث می‌شود که قمر نیز به شام برگردد.

راهی کان را به صد جهد و روارو

به سالی رفت شمس مهر پرتو

قمر شد با وجود ضعف پیکر

چنان راهی به ماهی بلکه کم‌تر

(شمس و قمر، ۷۲)

با این حال در بسیاری از این منظومه‌ها در پی آوارگی عاشق، معشوق نیز تلاشی در خور از خود بروز می‌دهد. اگر خسرو به شوق دیدن شیرین راهی ارمن می‌شود، شیرین نیز خود را آواره‌ی راه مدائن می‌کند. اما در آوارگی و حالت زار قمر، شمس حتا از چنین عشقی نیز بی‌خبر است، در واقع عشق یک‌سره‌ی قمر است که مایه‌ی دردسر او شده. پس از این مسافرت‌ها، هنگامی که بین شمس و قمر فرصت مصاحبت روی می‌دهد، قمر از معشوق خود تقاضای وصال می‌کند، اما شمس، آشفته و افروخته می‌گوید:

که ای بیهوده‌گو عیار شب‌گرد

طریق عاشقی صعب است برگرد

(شمس و قمر، ۷۸)

در گفت‌وگوی بعدی، شمس، قمر را هرجایی می‌خواند:

تو را آن به که گردی گرد هر در

زنی هر ساعتی در روزنی سر...

تو را مثل تو باید هم‌نشینی

جهان گردیده‌ی بی‌عقل و دینی

(شمس و قمر، ۸۱)

قمر برای این مشکل به نزد انیس، هم‌دم و هم‌راز شمس می‌رود، شخصی که شمس:

ز یاران بیش کردی احترامش سعادتمند یاری، سعد نامش

(شمس و قمر، ۸۳)

نقش ندیمه‌ها و دایه‌ها نیز در داستان‌های غنایی غیرقابل انکار است. در بسیاری از این داستان‌ها، رابط بین عاشق و معشوق و در واقع حل‌کننده‌ی اختلاف بین آن‌ها یکی از دوستان نزدیک آن دو می‌باشد که بیش‌تر به‌صورت دایه نمایان می‌گردد. دایه مشترک **ویس و رامین** علی‌رغم چهره‌ی منفی‌اش یکی از قهرمانان اصلی داستان است. در سلامان و ابسال، دایه‌ی جوان و در عین حال زیبا، به‌عنوان معشوق داستان (ابسال) انتخاب می‌شود، هرچند دایه‌ی مجنون در روایت نظامی فقط پرورش او را به‌عهده دارد، اما نقش چنین شخصیت‌هایی در پیش‌برد داستان غیرقابل انکار است. در این داستان نیز سعد که مورد اعتماد و رازدار شمس می‌باشد، قمر را به نزد شمس می‌برد:

دگر با شمس هم‌زانو نشاندهش به کام و آرزوی خود رساندهش

(شمس و قمر، ۹۳)

تفاوت‌های شمس و قمر با داستان‌های منظوم غنایی

در آثار ادبی قرن نهم که بیش‌تر جنبه‌ی سفاری و درباری به خود

می‌گیرند، شاعران برای رفع تکلیف و اطاعت امر به ایجاز و خلاصه‌گویی روی می‌آورند، به همین دلیل شیوه‌ی داستان در داستان که یکی از سنت‌های داستان‌سرایی ایرانیان است، در این روایت دیده نمی‌شود. از نشانه‌هایی چون بازوبند، مهره، انگشتری و... برای این‌که عاشق و معشوق یک‌دیگر را بشناسند، در این داستان خبری نیست. در برخی از داستان‌ها هنگامی که مواعی در راه وصال عاشق و معشوق ایجاد می‌شود، ازدواج آن‌ها با فرد دیگری برخلاف میل‌شان و یا برای لجاجت با طرف مقابل (مانند ازدواج خسرو با شکر و عشق‌بازی شیرین با فرهاد در روایت نظامی) داستان را به مسیری جدی می‌کشاند. داستان کوتاه شمس و قمر چنین ویژگی‌هایی ندارد. از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد این داستان این است که پس از وصال آن دو، قمر که شخصیت اصلی داستان است، یک‌باره از داستان محو می‌شود و شمس در قصه‌ی جدید برای مبارزه با کیوان که به زنگیان ظلم کرده است، عازم نبرد می‌شود.

عناصر داستان شمس و قمر

الف- زاویه‌ی دید: نویسنده برای برقراری ارتباط با داستان از زاویه‌ی دید بیرونی یا حوزه‌ی دانای کل استفاده می‌کند، در این روش احساسات پنهان شخصیت‌ها آشکار می‌شود. راوی اول خود خواجه مسعود است که به‌صورت اول شخص به روایت می‌پردازد:

مرا عمری ست تا دل دارد این تاب

که بندم صورتی روشن چو مهتاب

(شمس و قمر، ۶۳)

سپس در آغاز داستان از یک راوی ناشناس صحبت می‌کند که داستانی را برایش روایت کرده است، از این‌جا به بعد نیز زاویه‌ی دید دانای کل بر داستان حاکم است.

ز راوی این چنین دارم به خاطر

بگویم بشنو اول تا به آخر

(شمس و قمر، ۶۶)

در جایی دیگر برای این‌که خود را از تهمت دروغ‌گویی بری سازد، به امانت‌داری خود به کلام راوی اشاره می‌کند:

سخن دانی که این در سفته اوست

اگر نیک است اگر بد گفته‌ی اوست

(شمس و قمر، ۷۵)

اما این شیوه از روایت، نزدیکی با شخصیت‌ها را از بین می‌برد، برای رفع این مشکل راویان دیگری نیز وارد داستان می‌شوند، مانند آن راوی اهل دردکه شبی، شمس را برای قمر توصیف کرد. در مناظرات بین شمس و قمر، زاویه‌ی دید به دوم شخص تبدیل شده و داستان از زبان دو شخصیت اصلی بیان می‌گردد. با این حال نویسنده نیز در هر فرصتی که برایش مهیا می‌شود، وارد داستان شده و در قالب پند و اندرز عقاید خود را مستقیماً وارد داستان می‌کند.

ب- شخصیت‌پردازی: در این داستان شخصیت‌های متنوعی دیده نمی‌شوند، در بخش اول که قسمت غنایی داستان است، علاوه

- ۴- برای مطالعه‌ی بیشتر در زمینه‌ی زاویه‌ی دید بیرونی رجوع کنید به **عناصر داستان**، ص ۳۹۲
- ۵- درباره‌ی صفات شخصیت‌ها از دیدگاه ارسطو و انتقاد از شخصیت‌پردازی مستقیم بنگرید به **از زهره تا بامداد خمار**، ص ۷۴
- ۶- درباره‌ی قصه در قصه و ویژگی داستان ایرانی رجوع کنید به **فصلنامه‌ی فرهنگ مردم**، شماره‌ی ۱۱ و ۱۲، ص ۳۷.

منابع

- ۱- **شمس و قمر**، خواجه مسعود قمی، به تصحیح و مقدمه‌ی سید علی آل داوود، انتشارات فردوس.
- ۲- **فرهنگ نام‌ها در داستان‌های غنایی منظوم از فخرالدین اسعد گرگانی تا جامی**، دکتر هاشم محمدی، انتشارات فریاد کویر، چاپ اول، ۱۳۸۲
- ۳- **عناصر داستان**، جمال میرصادقی، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- ۴- **از زهره تا بامداد خمار (نقد ادبی)**، دکتر محسن ذوالفقاری، انتشارات دانشگاه اراک، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۵- **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، سیماداد، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۶- **فصلنامه‌ی فرهنگ مردم**، شماره‌ی ۱۱ و ۱۲ مقاله‌ی حمیدرضا الوند.

بر شمس و قمر که شخصیت‌های اصلی داستان می‌باشند، وجود سعد نیز در خور تأمل است. این شخصیت‌ها دارای سیرتی پسندیده و مناسب هستند، هرچند گاهی نویسنده در روایت داستان راه مبالغه و اغراق را پیش می‌گیرد، اما وجود وسوسه‌های نفسانی در آن‌ها بویژه در قمر ایشان را به گونه‌ی مشابه با اصل نشان می‌دهد. نوعی ثبات در رفتار نیز آن‌ها را در زمره‌ی شخصیت‌های مورد تایید ارسطو قرار می‌دهد. شاعر در شخصیت‌پردازی ابتدایی به صورت مستقیم عمل می‌کند، سپس برای رهایی از انتقادات وارد بر این شیوه مانند بسیاری از داستان‌پردازان با شرح دادن اندکی از اعمال آن‌ها، تصویرشان را در ذهن خواننده روشن می‌کند.

ج- طرح داستان: در بخش اول داستان شخصیت قمر به عنوان شخصیت اصلی معرفی می‌شود. تحمل رنج و سختی در راه رسیدن به معشوق، او را چهره‌ی نمایان داستان می‌کند که به صورت عجیب و نادری در بخش رزمی داستان محو می‌شود. مناظره‌ی شمس و قمر و توهین‌هایی که شمس به معشوق خود می‌کند، می‌تواند اوج طرح داستان باشد که طرح دوم داستان یعنی گریز از عشق‌های مجازی و ظاهری را شکل می‌دهد. مانند بسیاری از قصه‌نویسان گذشته، زمان به عنوان عنصری اساسی از طرح قصه در ابهام قرار می‌گیرد؛ هرچند مکان داستان در شام اتفاق می‌افتد، اما فرهنگ سرزمین شام تأثیر چندان در روند داستان ندارد، در این‌جا برخلاف بسیاری از قصه‌های عربی، عاشق و معشوق به وصال هم می‌رسند و از هم کام می‌گیرند.

د- موضوع و درون‌مایه: داستان از موضوع و درون‌مایه‌ی خوبی برخوردار نیست. در واقع عناصر آن حدّ اقل در برخورد اول وحدت و یکپارچگی خاصی ندارند. موضوعات آن در همه‌جا به دنبال هم نیست، یعنی خواننده حتا با خواندن دقیق هم بر مضمون منظم آن دست نمی‌یابد. درون‌مایه‌ی اصلی داستان یعنی عشق، اندک زمانی پس از وصال قمر به شمس کاملاً تغییر کرده و به درون‌مایه‌ی رزمی تغییر ماهیت می‌دهد. خواننده به هیچ عنوان محوشدن ناگهانی شخصیت قمر در داستان و مشخص نشدن فرجام او را بر نمی‌تابد. با این حال شمس و قمر خواجه مسعود دارای ویژگی‌های ادبی، غنایی و داستانی خاصی است که آن را خواندنی و به یاد ماندنی می‌کند. روزگاری که بیش‌تر شاعران پارسی‌گوی در ورطه‌ی تکرار و تقلید افتاده‌اند، وجود چنین شاعری هرچند گم‌نام و ناشناخته حائز اهمیت است. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- درباره‌ی زندگی خواجه مسعود و نبود سیر منطقی در **شمس و قمر** رجوع کنید به **شمس و قمر**، ص ۱۶-۱۵
- ۲- برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی نظریه‌پردازان نظامی، تک‌فرزندبودن عشاق، عاشق شدن‌شان با تصویر و خواب، نقش دایه‌ها و ندیمه‌ها، پیوند با فرد دیگری برخلاف میلشان و به وصال نرسیدن عشاق در داستان‌های با اصل عربی بنگرید به **فرهنگ نام‌ها در داستانی‌های غنایی منظوم** به ترتیب صفحات، ۶۶، ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۳۴ و ۳۵.
- ۳- درباره‌ی چکامه و چامه بنگرید به **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، ص ۱۰۷.

برای سید حسن امین در آذر ۱۳۴۳

حسن خسروی

ای آن که خاندان امین را نتیجه‌ی
تنها نهال باغ ادب را ثمر تویی
ابن امین که چون شجری پُرثمر بود
الحق که میوه و اثر آن شجر تویی
رحمت به شیر پاک تو ای شاعر جوان
ای آفرین بر آن پدری کش پسر تویی
اندر پی تفقدی از شاعران شهر
با جدّ و جهد بسته در این ره کمر تویی
با این که گوهر سخن امروز کم‌بهاست
منظور اهل دانش و اهل بصر تویی
من بنده‌ام به جمله ادیبان سبزوار
اول از آن میانه مرا در نظر تویی
ارث پدر که می‌برد از هر جهت؟ پسر
البتّه از چنان پدری ارث‌بر تویی
خواندم ترانه‌ی تو به نام فرشتگان
دیدم به فضل و شعر و ادب چون پدر تویی
زین بیش‌تر مزاحم حالت نمی‌شوم
با آن که لایق صفت بیش‌تر تویی
گفتی که خسروی تو هم اشعار گفته‌ی
گفتم که گفته‌ایم مگر بی‌خبر تویی

حافظ: این قطعه را مرحوم حسن خسروی از شاعران سبزوار در ۱۳۴۳ پس از دریافت دفتر شعر سیدحسن امین که در همان سال با عنوان «ترانه‌ی فرشتگان» منتشر شده بود، سرود (به نقل از **تاریخ تاریخ سبزوار**، تالیف سیدعلینقی امین، صص ۵۲۸-۵۳۰)